

خودشناسی

دوره نوزدهم - جلسه ۳۰

استاد حسین نوروزی

(۲۱ آذر ۱۳۸۴)

رسیدن به آرامش حقیقی از راه خودشناسی

باید از مبارزه با نفس، از قصد قربت در اعمال، کارها و زندگی، از توجه و یاد خدا، از دوری و فاصله گرفتن از غفلت از خدا شروع کرد. باید تلاش کرد که یاد خدا را زنده نگه داریم. یاد خدا را به قلب تلقین کنیم.

حقیقتِ آخرت و کمال انسان

بحث پیش از جلسه: آخرت، جای نشستن است؛ جای دویدن، راه رفتن، تلاش کردن و سعی کردن نیست بلکه وقت به ثمر نشستن سعی و تلاش است. آنجا دیگر وقت «الیوم عمل و لاحساب و غداً حساب و لا عمل» است. دیگر جای عمل کردن نیست که بتوانیم ذخیره کنیم و توشه برداریم. هر کاری که می‌خواستیم انجام بدهیم باید در مرحله‌های قبل انجام می‌دادیم. وقتی به آخرت رفتیم دیگر کار با خداست یعنی خداوند همه چیز را از قبل فراهم کرده است. البته به این معنا نیست که خداوند متعال بدون حساب و کتاب به کسانی نعمت بدهد و به کسانی نعمت ندهد. همان فطرت، فطرتی که در همین دنیا به ما داده و حقایق را درون آن قرار داده است، بهشت ما هم درون آن هست. بهشت ما درون خود ماست!

خداوند به واسطه فطرتی که به ما داده است، در بهشت مرتب به ما نعمت می‌دهد. «تَوْتَىٰ أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» انسان در آنجا مرتب می‌خورد، صفا می‌کند و لذت می‌برد؛ دیگر نمی‌خواهد تلاشی کند. تلاش خود را کرده و به مقصد رسیده است. هوش جهانی (هوشمندی)، برنامه تکوینی است که خداوند متعال آنرا در عالم تنظیم و تقدیر کرده و برای رشد و سعادت و تکامل انسان قرار داده است؛ «خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكِ». خداوند متعال همه اشیاء را برای انسان خلق کرده است تا به کمال برسد. انسان اشرف مخلوقات است. خداوند مخلوقات بسیار زیادی دارد که خلقت‌شان لغو و بی‌هدف نیست. هدف و معنی دارد. خب هدف از خلقت این مخلوقات چیست؟ کمال انسان است.

نظام هوشمند خلقت و هدایت تکوینی

«ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند» یعنی یک عملیات هوشیارانه و هوشمندانه انجام می‌دهند که این هوش به خدا مربوط است. گاهی از آن به هدایت و راه‌یابی موجودات عالم تعبیر می‌کنیم. گاهی این مسأله را در حیوانات بحث می‌کنند. یکی از راه‌های اثبات وجود خدا و ادله‌ای که بیان می‌کنند، هدایت و راه‌یابی است. این با مسأله نظم تفاوت دارد. یک مسأله نظم است و برهان نظم و مسأله دیگر برهان هدایت و راه‌یابی است که این موجودات عالم از کجا می‌دانند که چگونه باید راه بروند؛ عمل کنند؛ کار کنند و غذا بخورند؟! می‌گوییم: «آن‌ها هدایت غریزی دارند.» هدایت غریزی، یک علم است. این علم از کجا آمده است؟ این علم را چه کسی داده است؟ هر علمی، عالم می‌خواهد. این علم هوشیارانه نیست که خودشان بدانند، پس عالمی دارد. عالم آن چه کسی است که این علم را به آن‌ها منتقل کرده است که مسیر سعادت، رشد و کمال خودشان را به واسطه آن علم طی می‌کنند؟ این حیوانات علومی دارند که حتی ما به عنوان انسان و اشرف مخلوقات از آن علوم بی‌خبر هستیم؛ از آن‌ها درس می‌گیریم. به زندگی آن‌ها نگاه می‌کنیم و یاد می‌گیریم.

بعضی از حیوانات در جنگل وقتی که مریض می‌شوند، گیاه خاصی را می‌خورند و خوب می‌شوند یعنی پزشکی هم بلد هستند. با این‌که این مسأله انتقال تجربی هم نیست که از پدر یا مادر خود یاد گرفته باشد. مثلاً به آن‌ها گفته باشند: «هر موقع سرفه یا عطسه کردی، این گیاه را بخور! هر موقع بدنت زخمی شد آن گیاه را بخور!» اگر آن‌ها را از همان بدو تولد از هم جدا کنی و در محیط جدا رشد کنند، بعد آن‌ها را رها کنی، می‌بینی که همه چیز را می‌دانند. مثلاً وقتی جوجه متولد می‌شود، مقداری ارزن و مقداری ماسه ریز جلوی آن بریز؛ جوجه دانه‌ها را از ماسه‌ها جدا می‌کند و می‌خورد؛ ماسه‌ها را نمی‌خورد؛ با این‌که هر دو یک اندازه هستند، چیزی را که باید بخورد می‌خورد. با اینکه در تخم بود، کسی به آن نگفته است؛ اصلاً کسی به او یاد نداده است. این علم از کجا آمده است؟! از این مسأله به برهان هدایت و راه‌یابی تعبیر می‌کنند. راه‌یابی موجودات و حیوانات که آن‌ها از کجا آمده‌اند؟ البته این مسأله در مورد جمادات هم مطرح است؛

«ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

وز شما نامحرمان ما خاموشیم»

راجع به گیاهان هم این مسأله وجود دارد: «هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید» اگر به نباتات نگاه عمیق، دقیق و هوشیارانه داشته باشی می‌بینی که آن‌ها مسیر کاملاً هدف‌دار و معنی‌داری را طی می‌کنند. «برگ درختان سبز، در نظر هوشیار، هر ورقش دفترست؛ معرفت کردگار». در

پاسخ به سؤال: البته این یک بحث دیگر است که در گذشته هم بحث کردیم، راجع به تأثیر دعا که انسان می‌تواند با اراده خود در خارج از وجود خود تأثیر گذار باشد. گاهی انسان قبل از تکامل و گاهی انسان بعد از تکامل مورد بحث قرار می‌گیرد. قبل از تکامل، همه عالم مقدمه‌ای برای تکامل انسان است. بعد از تکامل که انسان به کمال رسیده است، همه عالم محل تأثیر پذیری از انسان است. انسان می‌شود مؤثر و عالم، اثر می‌شود. انسان در مرتبه و مرحله علّیت عالم قرار می‌گیرد. اینقدر بالا می‌آید! از زمین، زمان و مکان می‌گذرد؛ خارج از حیض مکان می‌شود.

کنار رفتن پرده‌های حجاب از روی فطرت

شروع جلسه: بحث ما به مرحله بایدها و نبایدها رسید. بعد از این‌که دانستیم که مقصد ما کجاست و اجمالاً فهمیدیم که مسیر حرکت ما تا رسیدن به مقصد کدام مسیر است، به این مرحله می‌رسیم که باید چه کنیم؟ از کجا شروع کنیم؟ راه چیست؟ بیان شد که مقصد ایمان، اخلاص و یقین است. بیان کردیم که منظور از ایمان، آن ایمان کامل است که متصل و منتهی به همان یقین و ورود به بهشت سعادت می‌شود که به دنبال آن راه به پایان می‌رسد؛ مقصد آن جاست. اگر انسان به جایی برسد که ایمان و شناخت وی نسبت به خود و حق تعالی کامل شود، خداشناسی و ایمان قلبش کامل می‌شود. چون ایمان مربوط به عقل و فکر نیست بلکه به مرکزی مربوط است که از آن به قلب تعبیر کردیم. اگر آن‌جا به باور برسد، به مقصد رسیده است و پرده‌های حجاب از روی فطرت کنار می‌رود. در آن‌جا حقایق برای انسان مکشوف و هویدا می‌شود که پیش از این، آن‌ها را نمی‌فهمید و نمی‌دید. سراسر وجود، جان و قوای وجودی وی مملو از معرفت، محبت و عشق می‌شود.

به طوری که حتی دست، پا، چشم، گوش، زبان و تک تک سلول‌های بدن وی، خدایی و خدا باور می‌شود. خدا در تمام سلول‌های بدن وی وارد می‌شود به گونه‌ای که تأثیر آن حتی در ظاهر هم مشخص می‌شود. یعنی کار به جایی می‌رسد که اگر کسی دیده بصیرت داشته باشد، این نورانیت باطنی را در تک‌تک سلول‌های بدن این فرد می‌بیند. حتی بدن آن شخص هم تغییر می‌کند. بدن این شخص با بدن کسی که نورانیت قلبی و ایمانی ندارد فرق می‌کند. حتی در پزشکی هم این مسأله ثابت شده است. پزشکی نمونه‌ای از خون شخصی که از اولیاء خدا بود گرفته بود که در آزمایشگاه تشخیص داده شود که چه بیماری‌ای دارد اما علائم و نشانه‌هایی دیده بود که نشان می‌داد این خون عادی نیست؛ ویژگی‌های خاص زیادی دارد. بعد گفته بودند که این خون برای یک انسان عادی نیست بلکه برای یکی از اولیاء خداست. تا این حد تأثیرگذار است.

در دعای عرفه امام حسین علیه الصلاة والسلام حضرت وقتی توحید را توضیح می‌دهند، چه زیبا می‌فرمایند که: «تمام وجودم به وحدانیت حق تعالی شهادت می‌دهد. حتی دندان‌ها و لثه‌هایم.» تمام اعضا و جوارح خود را یکی یکی می‌شمارد؛ حضرت می‌فرماید: «همه سلول‌های بدن من گواهی و شهادت می‌دهد.» در نتیجه بعضی از اولیاء خدا، جنازه‌هایشان بعد از مرگ هم سالم می‌ماند. این مسأله با محاسبات طبیعی عالم دنیا سازگاری ندارد و جور در نمی‌آید. باید جنازه باید بعد از یک یا دو روز بو بگیرد؛ بگندد؛ ورم کند و بترکد؛ چیز متعفن شود؛ مار و مور بیابند آن‌را بخورند و نباید چیزی ته آن بماند.

بعد از سی سال هم مجاز است که در جایی که این شخص را دفن کرده‌اند، اموات دیگری را بیاورند و همان‌جا دفن کنند. به خاطر اینکه به طور معمول دیگر چیزی باقی نمانده است. اما اولیاء خدا این‌گونه نیستند. بنابراین در روایت داریم که اگر احتمال می‌دهید که در جایی امامزاده یا ولی خدا دفن شده است، نباید به آن‌جا دست بزنید؛ بگذارید به همان حالت باقی بماند؛ برای آن احترام خاصی قائل شوید. یعنی کسی حق نبش قبر کردن آن مکان را حتی بعد از صدها سال ندارد. بحث ما به این‌جا رسید که ایمان دو مرحله‌ای است. یک مرحله قطع علاقه از دنیا و مرحله دوم وصل علاقه به خدا است. این دو مرحله را باید از وصل علاقه به خدا شروع کرد. به هر مقدار که ما با خدا ارتباط برقرار کنیم، ارتباط ما با غیر خدا کم می‌شود. «إلهی هب لی کمال الإنقطاع إلیک» یعنی آن انقطاعی از غیر خدا مطلوب است که همراه با اتصال به خدا باشد، نه بدون اتصال به خدا. خب چه باید کرد؟ از کجا باید شروع کرد؟

مبارزه با نفس

«نفس ازدرهاست او کی مرده است»

از غم بی آلتی افسرده است»

باید از مبارزه با نفس، از قصد قربت در اعمال، کارها و زندگی، از توجه و یاد خدا، از دوری و فاصله گرفتن از غفلت از خدا شروع کرد. باید تلاش کرد که یاد خدا را زنده نگه داریم. یاد خدا را به قلب تلقین کنیم. بیان شد که تلقین دو نوع است: تلقین به عقل، تلقین به قلب. تلقین به عقل خوب نیست؛ بار منفی دارد؛ کاری کنیم که عقل، واقعیات را آن‌گونه که هست نبیند؛ غیر واقعیات را به عقل تلقین کنیم؛ این فریب دادن و کار شیطان است. اما بعد از این‌که عقل راه و مقصد را پیدا کرد و فهمید که تا به ایمان نرسد به کمال خود نمی‌رسد، تا یاد خدا را در قلب خود زنده نکنند به آرامش نمی‌رسد، «ألا بذکر الله تطمئنن القلوب» اگر عقل فهمید و این مسیر را بدون تلقین طی کرد، با واقع‌بینی و بدون آنکه شیطان

دخالت کند، کلاه و وجدان خود را قاضی و حاکم کند و تشخیص بدهد که با یاد خداست که دل‌ها آرام می‌گیرد. چگونه یاد خدا باید وارد قلب شود تا انسان به آرامش برسد؟ این مسأله را عقل فہمید.

در این‌جا نوبت تلقین است؛ خود عقل به انسان می‌گوید که: «یاد خدا را به قلب خود تلقین کن!» یاد خدا را در مرکز فرماندهی ضمیر ناخودآگاه روان خود وارد کن تا محبت غیر خدا از دل تو بیرون برود و غیر خدا در نظر تو کوچک شود. این کوچکی غیر خدا و بزرگی خدا را باید به‌طور مرتب به خود تلقین کنی. وقتی بلا یا مصیبتی قابل توجه به شما وارد می‌شود، به آن کلمات آرام‌بخش موجود در کمون ذهن و ضمیر ناخودآگاه روان خود مراجعه و توجه می‌کنی و آرام می‌شوی. هر کس برای خود مکانیزم‌های آرام‌بخشی در وجود خود دارد و برای این کار از روش‌هایی استفاده می‌کند. ممکن است شخصی از روش‌های مادی استفاده می‌کند.

تفاوت میان مُسکن‌ها و ذکر خدا

فرض کنید قرص مسکن یا خواب‌آور می‌خورد، وقتی به خواب می‌رود دیگر به آن مصیبت و گرفتاری توجه نمی‌کند. اما شخصی دیگر آرام‌بخش‌های شناختی در مرکز ناخودآگاه روان خود ذخیره کرده است که گاهی به صورت کلمات خاص یا دستورالعمل‌هایی است که روان‌پزشکان یا روان‌شناسان ارائه می‌دهند؛ می‌گویند: «این جمله را مرتب تکرار کن و به خودت تلقین کن» این کار واقعاً انسان را آرام می‌کند و تاثیرگذار است. منتها این آرام‌بخش‌ها با هم فرق دارد. بعضی از آرام‌بخش‌ها، مُسکن است و تأثیر آن‌ها مقطعی و موقت است؛ خیلی تأثیر داشته باشد، تا آخر دنیا تأثیر دارد؛ این آرام‌بخش‌ها را روان‌شناس‌ها و روان‌پزشک‌ها می‌دهند. روان‌پزشکان دارو می‌دهند اما روان‌شناس‌ها جملات تیتربندی و عنوان‌بندی شده آرام‌بخش را تجویز می‌کنند؛ جملات خاص با جمله‌بندی‌های خاص که انسان را آرام می‌کند. استفاده از این موارد به صورت مقطعی و به عنوان مُسکن حتماً لازم است. گاهی مصیبتی برای ما پیش می‌آید که برای فراموش کردن آن، به غذا خوردن پناه می‌بریم. بسیاری از کسانی که چاق می‌شوند و اضافه وزن دارند، این‌گونه هستند. به این دلیل که اعصاب این افراد ناراحت است؛ غم، غصه و ناراحتی زیادی در زندگی دارند، در نتیجه به غذا خوردن پناه می‌برند؛ مرتب غذا می‌خورند و چاق می‌شوند. بر خلاف این‌که به نظر می‌آید وقتی انسان گرفتاری و ناراحتی دارد، باید لاغر شود اما این افراد چاق می‌شوند. بعضی از افراد به ورزش کردن پناه می‌برند.

در مرحله کاربردی و مرحله چه باید کرد رسیدیم. از کجا باید شروع کنیم؟ مکانیزم کار چیست؟ ببینید مشکل ما همین است. ما گمان می‌کنیم کسی که اموال فراوان و خانه بزرگی دارد سعادت‌مند است اما

اگر کسی اموال زیاد و خانه‌ای بزرگ نداشته باشد سعادت‌مند نیست؛ در حالی که این‌گونه نیست. بسیاری از افراد هستند که خانه‌های بزرگ، اموال و امکانات فراوان دارند اما در رنج، مصیبت و ناراحتی هستند؛ آرامش روانی ندارند. همه بحث بر سر این مسأله است. بسیاری از افراد هم با این‌که چیزی ندارند، اما در آرامش روانی هستند. این آرامش از کجا می‌آید؟ آرام‌کننده‌ها چیستند؟ آرام‌کننده‌ای است که قرآن می‌فرماید: «ألا بذكر الله تطمئن القلوب» آرام‌کننده‌هایی که روان‌پزشکان می‌دهند که خاصیت مورفین دارد. آرام‌کننده‌هایی که رفیق بد در اختیار شما قرار می‌دهد مثل: سیگار، تریاک، هرئین، بنگ، حشیش و امثال این‌ها. آرام‌کننده‌هایی که روانشناس‌ها می‌دهند؛ جملات و داستان‌هایی را ارائه می‌دهند که باعث آرامش می‌شود؛ به عنوان مثال می‌گویند: «شخصی کفش نداشت. خیلی ناراحت بود که چرا من کفش ندارم. این شخص رفت دعا کند و از خداوند بخواهد که به او کفش بدهد! خیلی ناراحت بود. زندگی برایش تیره و تار شده بود. همین که داشت می‌رفت، به شخصی رسید که پا ندارد. گفت: خدایا شکر! الحمدلله که من پا دارم. حالا کفش ندارم، نداشته باشم؛ مهم نیست! پا که دارم! این یک روش و مکانیزم روان‌شناسان برای آرام‌بخشی است. اگر محرومیتی به تو وارد شود، این محرومیت را نبین بلکه نعمت‌های دیگری را که داری ببین. این یک روش است که البته در روایات هم آمده و دین اسلام هم بر آن صحه گذاشته و تایید کرده است؛ و روش خوبی به شمار می‌آید. استفاده از این روش‌ها مناسب و به‌جاست اما همه این روش‌ها به عنوان مسکن است. اما بعضی از این مسکن‌ها به‌جا و بعضی از آن‌ها مثل هرئین، تریاک، سیگار و امثال اینها بی‌جاست. بعضی از مسکن‌ها اعتیادآور است یعنی تأثیر تسکین و مخدریت آن موقتی است. به چه معنا اعتیادآور است؟ یعنی موقتی است؛ وقتی شما از این مسکن استفاده کردی، بعد از مدتی خاصیت مسکن بودن خود را از دست می‌دهد.

اگر مصیبتی برای تو پیش بیاید و به این مسکن پناه آوردی، این مسکن خوب است و تأثیر می‌گذارد اما اگر خواستی دفعه بعد به همان مسکن پناه بیاوری، دیگر نمی‌شود؛ باید دوز بالاتری را بگیری. دفعه سوم باز باید دوز بالاتری را مصرف کنی. مواد مخدر از این قبیل است؛ اعتیاد آور است. شما را به خود معتاد می‌کند؛ به صورت کاذب، نیازی به نیازهای شما اضافه می‌کند به‌گونه‌ای که شما قبلاً چنین نیازی را نداشتی. می‌خواستی از آن به عنوان مسکن استفاده کنی اما به غذای دائمی شما تبدیل شد. خاصیت مسکنی خود را از دست داد. روز به روز هم شما باید دوز را بالا ببرید. موسیقی از این قبیل است؛ کسانی که برای آرام کردن اعصاب و روان خود به موسیقی پناه می‌آورند. ببینید هر کدام از این‌ها جایگاه خود را دارد. یعنی ما به‌طور کلی نمی‌توانیم بگوییم: تریاک بد است! همین تریاک خواص دارویی دارد. اطبا و پزشکان از همین تریاک، قرص و دارو درست می‌کنند و آن را به چیز مفیدی تبدیل می‌کنند که آن خاصیت اعتیادآوری را نداشته باشد، بلکه خاصیت تسکین هم داشته باشد؛ مشکل شما را هم حل کند و آثار منفی هم نداشته باشد.

اما بعضی از چیزها این‌گونه نیست. موسیقی هم همینطور است. موسیقی هم اگر که زیر نظر باشد و کسی باشد که واقعاً به آن نیاز داشته باشد به‌گونه‌ای که مشکلش با موسیقی حل شود؛ امکان دارد و اتفاق هم می‌افتد. کسانی که مراحل را بدون مربی طی می‌کنند و مبتلا و بیمار می‌شوند، نیاز به دکتر و دارو پیدا می‌کنند و گاهی موسیقی‌درمانی می‌کنند. پس این وضعیتی که الان وجود دارد که مثلاً سیگار به یک غذا تبدیل شود، درست نیست؛ همان‌گونه که بدنمان به غذا نیاز دارد و سه وعده غذا می‌خوریم، سیگار هم لای انگشت آن شخص باشد و مرتب بکشد. شما جوامع غربی و اروپایی را ببینید، موسیقی بخشی از غذای آن‌هاست. اصلاً بدون موسیقی نمی‌توانند زندگی کنند. می‌گویند: اصلاً مگر می‌شود آدم موسیقی گوش نکند؟! اصلاً نمی‌شود! صحبت سر این نیست که آن‌ها مشکل و گرفتاری دارند، بیمار هستند و به این خاطر، موسیقی درمانی می‌کنند بلکه می‌گویند اصلاً مگر می‌شود بدون موسیقی زندگی کرد؟! این، مشکل به شمار می‌آید.

ضرورت ولایت و امامت در تشخیص و عمل

همان‌طور که نباید سر خود سراغ دارو رفت، نباید سر خود سراغ موسیقی هم رفت، سراغ دستورالعمل‌های روان‌شناسان هم نباید سر خود رفت. این‌گونه نیست که هر کسی مجاز باشد که دستورالعمل‌های روان‌شناسی بدهد، بلکه احتیاج به ولایت دارد. این‌ها مسائلی است که احتیاج به ولایت دارد. البته بعضی از دستورالعمل‌های روانشناسی حرف‌ها و مطالب خاصی دارند، یعنی گاهی کارهای خلاف شرع تجویز می‌کنند، نمی‌گوییم کار خلاف شرع کردن هیچ جایگاهی ندارد. همان کارهای خلاف شرع هم جاهایی جا دارد. مثلاً دروغ گفتن، کار بد، خلاف شرع، حرام و گناه کبیره است، اما همین دروغ گفتن در جاهایی جا دارد. منتها این اجازه ولایتی می‌خواهد. هر کسی قدرت این تشخیص را ندارد که بفهمد الان مجاز است که دروغ بگوید یا مجاز نیست. باید پرسد و حق ندارد بی‌اجازه و بدون این‌که مشورت کند و دستورالعمل بگیرد از یک مربی الهی اقدام کند، سر خود تشخیص دهد. بگوید: من تشخیص دادم که اینجا باید دروغ گفت؛ هرج و مرج می‌شود؛ خوب و بد قاطی می‌شود؛ خیلی به هم می‌ریزد. نمی‌گوییم این موارد جایگاهی ندارد بلکه در جاهایی جایگاه خود را پیدا می‌کند. بلکه در جاهایی دروغ گفتن واجب می‌شود؛ این مسأله قطعی است؛ محل اختلاف هم نیست. مهم سر جا بودن است، این‌که کجا، چه کسی، چه زمانی، و با مشورت و اجازه چه کسی باشد. آدم‌کشی خیلی بد است. ما بدتر از آدم‌کشی نداریم. اما در عین حال می‌بینیم که دادگاه‌ها، حکم قتل عده‌ای را صادر می‌کنند و این افراد تیرباران، اعدام و حلق‌آویز می‌شوند. شاید روزی نباشد که عده‌ای به صورت قانونی کشته نشوند. مرتب حکم قتل کسانی که استحقاق قتل را داشته‌اند صادر می‌شود، اما آیا شما می‌توانی

قتل را انجام دهی؟ بگویی: من تشخیص دادم و به این نتیجه رسیدم که باید این آدم را کشت! شما خیلی آدم خوبی هستید، ان شاء الله تشخیصت هم درست است، نظرت هم برای خودت محترم است، اما نسبت به دیگران چه حقی داری که این نظر را اعمال کنی؟! ما داریم در جمع زندگی می‌کنیم. یک جامعه داریم. اگر هر کسی بگوید که: من به این نتیجه رسیدم که شما را باید کشت کسی هم نتواند بگوید: آخر چرا؟! می‌گوید: خب من به این نتیجه رسیدم! نظر شخصی من برایم محترم است! این کار باعث هرج و مرج می‌شود. دیگر این جامعه، جامعه نمی‌شود. دروغ گفتن و گوش کردن موسیقی همین‌گونه است. بعضی چیزها عمومی‌تر است، اما این‌گونه نیست که اجازه نخواهد. سیگار کشیدن هم اجازه می‌خواهد. یک عده‌ای مجاز هستند سیگار یا تریاک بکشند.

الان نمی‌دانم اوضاع چگونه است، اما یک زمانی داروخانه‌ها تریاک می‌دادند. افرادی بودند که مجوز رسمی داشتند؛ می‌رفتند تریاک می‌گرفتند. کسانی بودند که اگر نمی‌کشیدند می‌مردند. این شخص باید بکشد تا نمیرد و زنده بماند. حیاتش وصل به تریاک بود. انواع و اقسام بیماران وجود دارند. کسانی هستند که بیماری‌های دردناکی دارند. اگر مواد مخدر را مصرف نکنند، اصلاً نمی‌توانند این درد را تحمل کنند، از این موارد زیاد است. در بیمارستان‌ها مرتب از این کارها انجام می‌دهند. اگر کارشناس تشخیص بدهد و با مجوز، برنامه و زیر نظر او باشد این کار درست و خوب است. حالا شما هر چقدر بگویی: من عالم هستم! من می‌دانم! من مطمئن هستم که در این‌جا باید این کار را انجام بدهم! آیا این مجوز می‌شود که شما آن کار را انجام بدهید؟! این همان است که از آن به مسأله امامت تعبیر می‌کنیم. چرا گفته می‌شود که امام لازم است؟ چرا گفته می‌شود که باید با اجازه امام عمل کرد؟ چرا در روایت داریم که

«أما لو ان رجلاً صام نهاره و قام ليله و حج جميع دهره و تصدق بجميع ماله»

اگر کسی تمام روزها را روزه داشته باشد و شب‌ها را شب زنده‌داری کند، همه سالها را حج برود! هرچه دارد و ندارد در راه خدا انفاق کند، همه اموال خود را صدقه بدهد؛ چقدر ثواب می‌برد؟!

«ولم يعرف امام زمانه حتى يكون جميع اعماله بدلائته منه إلیه»

اما امام خود را نشناسد که اعمالش به راهنمایی امام باشد، یعنی امام فرموده است: «نماز بخوان! روزه بگیر! صدقه بده!» آن شخص هم براساس همین فرموده نماز بخواند، روزه بگیرد و صدقه بدهد. اگر این‌گونه نباشد؛

«أما لو أن رجلاً صام نهاره و قام ليله و حج جميع دهره ولم يعرف امام زمانه فيوالیه حتى يكون

جميع أعماله بدلائته إلیه، ما كان له على الله ثواب»

هیچ ثوابی نبرده است. هر اندازه نماز خوانده باشد اصلاً هیچ فایده و خاصیتی ندارد. چنین شخصی اصلاً رشد نکرده و ثوابی نبرده است. اصلاً در مسیر کمال، سعادت و رشد خود حرکتی نکرده است. امامت مسأله‌ای عقلایی است که باید هر جامعه‌ای امام، مقتدا و کسی را داشته باشد که صلاحیت ولایت بر مردم را داشته باشد. حالا این‌که چه کسی صلاحیت دارد، مسأله‌ای است که باید در امامت خاصه بحث شود.

در امامت خاصه باید بررسی شود که آن شخصی که صلاحیت دارد که (اعمال) ولایت کند، باید کسی باشد که مردم بتوانند به او اعتماد و اطمینان کنند و همه امور زندگی خودشان را به او واگذار کنند. خیلی مهم است. همه اعمال ما قرار است به واسطه راهنمایی او باشد.

«حتی تکون جمیع اعماله بدلالته الیه»

یعنی اگر آب می‌خوریم با اجازه او باشد. این مسأله، خیلی مهم است. باید کسی باشد که ما بتوانیم تا این اندازه به او اعتماد کنیم یعنی حجت خدا باشد. از هر جهت پاکیزه و طاهر باشد. همان کسی که ما از او تعبیر به معصوم می‌کنیم؛ باید معصوم و به مقام عصمت رسیده باشد؛ باید این راه را طی کرده باشد. نباید خلافی از او صادر شود که اعتماد مردم از او سلب شود. کسی که خلافی از او صادر می‌شود و اعتماد مردم از او سلب می‌شود، صلاحیت ندارد ولایت امت را به عهده بگیرد که همه اعمال مردم به دلالت و راهنمایی او باشد. در این‌جا لزوم عصمت در امام ثابت می‌شود.

تحلیل روان شناختی حجاب و حفظ کرامت انسانی

این آرام‌بخش‌ها به عنوان مسکن خوب است. بعضی از آن‌ها خوب است اما بعضی از آن‌ها اصلاً جایز نیست. آرام‌بخش‌هایی هم که به عنوان مسکن خوب است نیاز به تشخیص کارشناس و نظر ولایتی دارد که شما مجاز هستی که از این استفاده کنی. گاهی ما سراغ روانشناس‌ها می‌رویم و از این آرام‌بخش‌های روان‌شناسی استفاده می‌کنیم. در برنامه‌هایی که با اسم‌های مختلف به تازگی آمده است؛ تکنولوژی فکر و ان.ال.پی و چیزهایی از این قبیل که جنبه آرام‌بخش دارند، گاهی گوینده‌های این برنامه‌ها خودشان قوانین و ضوابط دینی، شرعی و اسلامی را رعایت نمی‌کنند. خودشان منشأ و منبع تحریک احساسات و عواطف دینی و روانی انسان‌ها هستند و کار را بدتر خراب می‌کنند. یک زن برنامه nlp را برای یک عده جوان در اوج شهوت پیاده می‌کند که آن‌ها را آرام کند. خب این چه آرام‌بخشی است؟! این خانم اصلاً از آرام‌بخشی خبر ندارد؛ نمی‌داند آرامش چیست! با آن چهره آراسته که پیراسته و آرایش شده است مقابل جوان‌ها و چشم‌های از حدقه بیرون زده و گرسنه یک عده عزب اوغلی ظاهر

می‌شود و می‌گوید: «نگران نباش! آرام باش!» چگونه آرام باشد؟! نگاه کردن به چهره آن خانم، خود شکنجه است. شما غذا را مقابل یک انسان گرسنه قرار بده به طوری که بوی غذا به مشام او برسد، چشم او هم ببیند، زیر آن هم شعله‌ای روش کن که گوش آن شخص صدای جیلیز و ولیز پختن غذا را هم بشنود. در بعضی تالارها دیدم که این کار را انجام می‌دهند.

این غذاها را می‌بیند اما به او می‌گویی: «آرام باش! نگران نباش! مهم نیست! اگر دستت به این ماهی (غذا) نرسید هم نرسید، مهم نیست! فقط آرام باش!» این چه آرامش دادنی است؟! من از این روانشناس‌ها بسیار تعجب می‌کنم که در رادیو و تلویزیون، برنامه‌های روان‌شناسی برگزار می‌کنند اما از این مسأله صحبتی نمی‌کنند. یکی از مهم‌ترین عوامل تحریک اعصاب و روان جوان‌ها همین بی‌بندوباری خانم‌هاست. این مسأله بسیار مهم است اما صحبتی از آن نمی‌شود. اصلاً ممکن است این افراد روان‌شناس نباشند؛ البته این مسأله را که داریم بیان می‌کنیم از باب روان‌شناسی است؛ هنوز به مسأله آخرتی، روح‌شناسی و قیامت نرسیده‌ایم؛ در همان بحث روان‌شناسی هم مشکل، کمبود و کسری دارند؛ عوامل محرک را درست نمی‌فهمند. خیال می‌کنند اگر مردی به چهره آراسته یک خانم نگاه کند، لذت می‌برد و آرامش پیدا می‌کند! در حالی که این فکر غلط است. آن جوان آرامش پیدا نمی‌کند، چرا که لذت نمی‌برد. اسم این کار لذت نیست بلکه تحریک حس لذت است. آن جوان فقط تحریک می‌شود که بعد از آن لذت ببرد اما شما جلوی لذت بردن او را گرفته‌ای. غذا را به او نشان داده‌ای اما نمی‌گذاری بخورد. این شکنجه است. شما اسم شکنجه را لذت بردن گذاشته‌اید و این غلط است.

البته ما نمی‌خواهیم بحث روان‌شناسی کنیم؛ گرچه بحث روان‌شناسی هم لازم است؛ در همین دستوری که اسلام داده است که خانم‌ها حجاب را رعایت کنند، مصلحت روان‌شناسانه هست. به خاطر همین نکته روان‌شناسی است که اسلام به رعایت کردن حجاب دستور داده است. البته مصالح متعدد بسیاری دارد که قبلاً این مسأله را مفصل بحث کردیم و در چند نوار پیاده شده است. اما به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم که یکی از مهمترین آن‌ها این است که رعایت حجاب برای این است که زن‌ها بی‌ارزش نشوند. حرام است یعنی حرمت دارد. چه کسی حرمت دارد؟ آن خانم حرمت و احترام دارد و باید حرمت او را حفظ کرد. اگر دیدی در خانه کسی باز است حق نداری به خانه و ملک مردم وارد بشوی؛ زن هم همین‌طور است؛ او هم حریم دارد.

یک زن حریم دارد؛ ارزش‌ها و کمالاتی دارد که هر کس و نا کسی حق نگاه کردن به آن‌را ندارد. به این شخص، نامحرم می‌گوییم. شما حق نداری در حریم خصوصی او وارد شوی و ارزش‌های او را در هم بشکنی؛ زن احترام دارد. اما در حال حاضر مسأله عوض شده و ورق برگشته است؛ به جای این که خانم‌ها احساس کنند که با پوشش دارند حرمت خودشان را حفظ می‌کنند، احساس می‌کنند که در بند

و غل و زنجیر هستند؛ خیال می‌کنند آزادی آن‌ها سلب شده و اسیر شده‌اند، در حالی که اصلاً این‌گونه نیست. یک حساب دیگری دارد. صحبت سر این نیست که خداوند متعال می‌خواهد کسی را اسیر کند. خانم‌ها به مردها نگاه می‌کنند و می‌گویند: «مردها چادر سرشان نیست؛ چرا ما باید چادر سرمان کنیم؟! پس معلوم می‌شود مردها آزاد و ما اسیر هستیم!» در حالی که این‌گونه نیست. در واقع مردها بی‌ارزش هستند؛ خانم‌ها ارزشمند هستند. مردها حریم ندارند. حریم و ارزش ظاهری‌شان بسیار کم است. در روایت داریم که زینت خانم‌ها پوشش و حجاب است، اما زینت مردها عقل‌شان است که اگر عقل نداشته باشند دیگر به هیچ دردی نمی‌خورند.

پیامدهای اجتماعی بی‌بندوباری و راهکارهای اصلاحی

حواصمان باشد بحث عوض نشود، اما بحث مهمی است. البته اشکالاتی هم به ذهن بعضی از افراد می‌رسد که می‌گویند: «ما می‌توانیم کاری کنیم که مردها دیگر تحریک و اذیت نشوند. راه حل این است که بی‌بندوباری را گسترش بدهیم. با گسترش بی‌بندوباری ارزش زن‌ها پایین می‌آید و از چشم مردها می‌افتند؛ وقتی از چشم مردها افتادند، دیگر کسی تحریک نمی‌شود!» این راهی است که غربی‌ها و غیر مسلمانان در دنیا طی کرده‌اند که زن‌ها را از چشم مردها بیندازیم. این را هم دیگر خودتان می‌فهمید. اگر کمی فکر کنید می‌فهمید که آیا این کار اصلاً درست است که ما برای این‌که مردها از شر زن‌ها راحت شوند و وقتی به آن‌ها نگاه می‌کنند، تحریک نشوند و این تحریک روی اعصاب و روان مردها تأثیرات منفی نگذارد؛ بیاییم زن‌ها را به‌طور کلی از ارزش ساقط کنیم و از چشم مردها بیندازیم. زن‌ها را بی‌ارزش کنیم که وقتی مردها به زن‌ها نگاه می‌کنند، اصلاً هیچ فرقی نکند که خانم یا آقا است؛ مثل دیوار، در، درخت و... باشد؛ همه را یک جور ببینند.

در فیلم‌هایی که از تلویزیون پخش می‌شود و ما هم گاهی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم همین‌گونه است. مردها همان‌طور که به مردهای دیگر نگاه می‌کنند و با آن‌ها حرف می‌زنند، به زن هم که می‌رسند، باز همان‌طور نگاه می‌کنند و همان حرف‌ها را می‌زنند؛ اصلاً هیچ مسأله‌ای وجود ندارد. انگار نه انگار که این زن است؛ موهای زیبا و جالب توجهی دارد. اصلاً مهم نیست که او مو دارد یا ندارد؛ موهایش کوتاه یا بلند است؛ بور یا مشکی است! اصلاً این حرف‌ها در کار نیست؛ زن‌ها می‌گویند: «به یک معنا آزاد شدیم!» در حالی که این آزادی نیست؛ این بی‌ارزش شدن است. مثل این است که شما گوهر ارزشمند و قیمتی داشته باشی. می‌بینی از هر طرف همه دارند این گوهر را نگاه می‌کنند و همین روزهاست که دزد بیاید و آن‌را ببرد. بنابراین شما این گوهر را برمی‌داری؛ روی زمین می‌گذاری و با چکش محکم روی این

گوهر بکوبی و آنرا خورد کنی و از بین ببری. می‌گویی: «راحت شدم! حالا دیگر کسی سمت این گوهر نمی‌آید. کسی به این دست‌درازی نمی‌کند!» این گوهر چیزی از آن باقی نمانده است که بخواهند به آن دست‌درزای کنند. دیگر چیز به درد بخوری نیست. آنرا از ارزش انداختی؛ آنرا بی‌ارزش کردی.

اولین راه حلی که برای حل مشکل جنسی و رابطه بین زن و مرد به ذهن بعضی از افراد می‌رسد همین است؛ می‌گویند: «زن‌ها را بی‌ارزش کن تا عادی شود!» این البته از زورگویی مردان و حماقت زن‌ها است. از حماقت زن‌ها استفاده می‌کنند و خودشان را راحت می‌کنند. در حالی که اسلام این دستورالعمل را دارد که خانم‌ها پوشش خودشان را حفظ کنند؛ مردان هم چشم خودشان را حفظ کنند! زن، پوشش و مرد، چشم خود را حفظ کند. به مرد می‌گویند: «نگاه نکن!» به زن هم می‌گویند: «در خانه خود را ببند که هر کسی هوس نکند!» هر دزدی که ببیند در خانه‌ات باز است، مسلماً به هوس می‌افتد. می‌گویند: «برویم دزدی کنیم!» اما وقتی دید که در را بسته‌ای و دو قفل هم به آن زده‌ای، خب این دزد خود را حفظ می‌کند؛ کسی که بخواهد، می‌تواند خودش را حفظ کند. چون بعضی از افراد برای دزدی تحریک می‌شوند، اگر تحریک‌شان نکردی، دزدی نمی‌کنند. این همه مفاسد یعنی آسیب‌های روانی در جامعه وجود دارد. در حال حاضر در جامعه‌مان، بهداشت روانی نداریم. در خارج، از این نظر بهداشت روانی دارند. چون زن‌ها بی‌ارزش شده‌اند، حساب زن و مرد یکی شده است، هیچ فرقی با هم ندارد؛ از این جهت بهداشت روانی دارند اما از جهت دیگر دارند لطمه و ضربه می‌خورند. اما در این‌جا هنوز این مشکل وجود دارد. یک عده خودشان را حفظ می‌کنند؛ یک عده هم خودشان را حفظ نمی‌کنند.

مردها نمی‌دانند که بالاخره به این وضعیت بی‌حجابی عادت کنند یا نکنند. تا می‌آیند عادت کنند، می‌بینند عده‌ای از زن‌ها خودشان را حفظ کرده‌اند و پوشیده نگه داشته‌اند. از یک طرف زن‌ها در نظر مردها ارزشمند هستند، هنوز از چشم مردها نیفتاده‌اند؛ از یک طرف هم عده‌ای مجاز هستند که از این وضعیت و ارزشمندی زن‌ها در نظر مردها سوء استفاده کنند و خودشان را به رخ مردها بکشند. این‌طور نمی‌شود. این درست نیست. حالا هر طوری که بخواهد بشود اما به این شکل درست نیست. به این شکل همه ضرر می‌کنند. یا یک طرفه کنند و مثل غرب بگویند: «همه آزاد هستند!» همان یک مقدار پوشش و لچکی که روی سرشان می‌کشند دیگر وجود نداشته باشد. چون همان مقدار حجابی را که زن روی سر خود می‌کشد حرمتی به وجود می‌آورد و ارزشی پیدا می‌کند. در نظر چه کسی ارزش پیدا می‌شود؟ ارزش در نظر مردها ست نه در نظر خدا. این مردها تحریک می‌شوند که زیر این لچک چیست!!

یا خودت را قشنگ بیوشان یعنی مردها را تحریک نکن؛ لباس محرک نپوش یا این‌که کامل همه را کنار بگذار. اگر با این کار زن‌ها بی‌ارزش شدند؛ خُب بشوند. ما می‌خواهیم زن‌ها بی‌ارزش نشوند و از

چشم مردها نیفتند؛ دستورالعملی که خداوند متعال قرار داده است که ارزش زن در نظر مردها باقی بماند اما در عین حال می‌خواهیم خانم‌ها آزاد باشند. این دو با هم جمع نمی‌شود. خدا انسان‌ها را این‌گونه خلق نکرده است که بتوان این دو مسأله را با هم جمع کرد. خداوند این وسیله و راه را برای امتحان زن‌ها قرار داده است که معلوم شود کدام یک از آن‌ها عفیف و فهمیده هستند، کدام یک از آن‌ها اهل حجاب، عفت، پاکدامنی و درک مصالح و مفاسد هستند و کدام یک از آن‌ها اهل بی‌بند و باری، نفهمی و نادانی هستند. ولی چیزی که ما سفارش می‌کنیم این است که به این شکل درست نیست. در جامعه اسلامی همه باید رعایت کنند. هیچ‌کس حق آسیب رساندن به دیگری را ندارد؛ نباید ضربه بزند؛ نباید کسی را شکنجه بدهد. خانم‌های بی‌بندوبار، مردها را شکنجه می‌دهند.

تأثیر سلامت اعصاب و روان بر سلوک

خانم‌های بی‌بندوبار باعث از هم پاشیده شدن بسیاری از زندگی‌ها می‌شوند. چشم مرد در بیرون، به این خانم‌ها می‌افتد و نسبت به زن خود دلسرد می‌شود و این امر به طلاق منجر می‌شود. آیا این ضربه نیست؟! آیا این مردم آزاری نیست؟! در جامعه اسلامی هیچ‌کس حق مردم‌آزاری ندارد. اگر روان‌شناسان این مسائل را بفهمند که این کارها مردم آزاری و شکنجه است، این‌ها آرامش نیست بلکه آرامش‌های موقتی دنیایی است. اما آرامشی که هم در دنیا و هم بعد از مرگ و در آخرت به درد می‌خورد، همان چیزی است که قرآن می‌فرماید: «ألا بذكر الله تطمئن القلوب.» ما می‌خواهیم آرامش پیدا کنیم. کسانی هستند که به شما راه‌های آرامش‌بخش را پیشنهاد می‌دهند؛ یکی می‌گوید: «موسیقی اسلامی گوش کن!» که خواننده‌های آن اخیراً ریش دارند؛ همه آن‌ها نمازخوان و خواننده‌های اسلامی هستند، روزه هم می‌گیرند؛ گاهی هم در تلویزیون از اسلام صحبت می‌کنند و درباره حقایق اسلامی بحث می‌کنند. این یک نوع پیشنهاد است. یک پیشنهاد دیگر همان رفقای ناباب است که می‌گوییم: «سیگار، تریاک، هروئین و... بکش!» این هم یک راه آرامش است. یک پیشنهاد هم روان‌پزشکان ارائه می‌دهند. البته کار روان‌پزشکان درست است. روان‌پزشک برای بیماران دارو تجویز می‌کند که کار به‌جا، خوب و درستی است. حالا به این بحث می‌رسیم که جایگاه واقعی خودش را دارد؛ بسیاری از افراد باید دارو مصرف کنند اما متأسفانه مصرف نمی‌کنند. خیال می‌کنند که آدم شدن به این است که سراغ ما بیایند و بگویند: «آقا یک ذکری بگو!» ما می‌گوییم: «فلان دارو را مصرف کن! پیش فلان دکتر برو!»

این مسأله را چه باید کرد؟ از کجا باید شروع کرد؟ باید‌ها نباید‌ها برای کامل شدن است. این بحث مهمی است. در این جامعه‌ای که ما داریم زندگی می‌کنیم، با این وضعیتی که بیان کردم که خانم‌ها و

مردها دارند؛ و جوان‌هایی که نسبت به زن‌های بی‌بندوبار تحریک می‌شوند؛ خیلی کم کسی پیدا می‌شود که بتواند بدون دارو تحمل کند و دوام بیاورد. یا باید در جامعه و این اجتماع نباشد، یا باید داروهای کم‌کننده تحریکات را مصرف کند تا تحریکش کم شود. گاهی شما آنقدر حساس هستی که اگر کوچک‌ترین حرفی به شما بزنند، خیلی زود رنجیده خاطر می‌شوی؛ به چنین شخصی «زودرنج» می‌گوییم، در مسأله تحریک جنسی هم همین‌گونه است، البته سن هم موثر است. در سنین پایین‌تر، تحریک سریع‌تر و بیشتر است. عوامل تحریک‌کننده در جامعه وقتی زیاد شود و قوانین اسلام و شریعت را رعایت نکنیم، انسان سریع‌تر تحریک می‌شود؛ هر طرف را نگاه می‌کنید، تحریک می‌شوی. چه کسی می‌تواند تحمل کند؟ چه اعصابی باید داشته باشد که در حالی‌که گرسنه است از صبح تا شب مرتب به هر طرف که نگاه می‌کند، اعصابش تحریک می‌شود. یک آدم گرسنه را در خیابان‌هایی بیاور که تمام این خیابان از اول تا آخر شیرینی فروشی، کله پزی یا کبابی است، یا انواع و اقسام میوه‌ها و میوه فروشی و خوراکی در آن باشد، آن شخص هم گرسنه است؛ هیچ چیزی نخورده است؛ اگر او را از سر خیابان تا ته آن ببری و چشمش هم باز باشد؛ غذاها را ببیند اما حق خوردن نداشته باشد؛ چه اتفاقی برای او می‌افتد؟ این مسأله فقط به افراد مجرد اختصاص ندارد؛ کسی که متأهل است هم همین مشکل را دارد. مسأله تنوع طلبی مطرح می‌شود.

اگر غذایی را خوردی اما غذای لذیذتر یا متفاوتی را جلوی شما بگذارند، باز هم به هوس می‌افتی؛ باز هم دوست داری بخوری. این اعصاب چگونه باید سالم بماند. اصلاً چرا روان‌شناسان راجع به این مسأله بحث نمی‌کنند؟! اصل مسأله همین‌جاست. ریشه ناراحتی‌های اعصاب و روان جوان‌ها همین چیزهاست. البته جوان‌هایی هم هستند که با وضعیت ناجور به خیابان می‌آیند و خانم‌ها تحریک می‌شوند. خب چه اعصابی برای این جوان‌ها باقی می‌ماند که بخواهند مسیر خدا را طی کنند. راه خدا را طی کردن، اعصاب، استقامت، صبر و تحمل می‌خواهد؛ باید به شما فشار بیاید و بتوانی تحمل کنی. اگر شما با نگاه به این جامعه اعصاب خود را داغان کردی و دارویی هم که تحریک اعصاب را کنترل کند مصرف نکردی، نمی‌توانی در مسیر خدا قدم برداری. داروهایی وجود دارد که احساسات را کنترل می‌کند. یعنی اگر چشمت به نامحرم افتاد راحت می‌توانی سر خود را پایین بیندازی، دیگر آن نگاه به تو اثر نمی‌کند، ضربه هم وارد نمی‌کند. ضربه‌هایی هم که قبلاً به تو وارد شده است، همه را حل، جبران و درست می‌کند.

این مسائل بسیار مهم است، برای کسی که می‌خواهد مسیر خدا را سلوک کند و این راه را طی کند، بدون این‌ها در این زمان و در این جامعه ممکن نیست. یک سری مسائل از عهده ما خارج است. فرض کنید که آلودگی هوا در اختیار ما نیست. آیا اولیای خدا در گذشته این هوای آلوده را استنشاق می‌کردند و می‌توانستند که مسیر خدا را طی کنند؟! این آلودگی هوا روی سیستم تعقل، فهم، اعصاب و روان ما

اثر می‌گذارد. این مسائل باید درست شود. بدون حل کردن این مسائل هر روز کار سخت‌تر می‌شود، راه خدا و پیمودن این مسیر تا رسیدن به بهشت سعادت در عالم دنیا، روز به روز مشکل‌تر می‌شود، بنابراین گاهی لازم است انسان هجرت کند. در جایی که نمی‌گذارند شما مسیری را که می‌خواهی بروی، باید از آنجا رفت؛ هجرت برای همین است. برای همین دستور به هجرت داریم که از مکان و فضایی که به شما اجازه نمی‌دهد که بتوانی راه خود را طی کنی، از آن هجرت کن. البته شاید گفته شود این کار دنیا طلبی است.

جواب این است که: «نعم العون الدنيا على الآخرة» چه کسی گفته است دنیا بد است؟! دنیا برای آخرت خوب معاون و کمکی است. برای کجا می‌خواهی دنیای خود را درست کنی؟ برای دنیا، خدا یا آخرت؟ دنیای برای آخرت را می‌خواهی، نه دنیای برای دنیا را. اگر برای آخرت خود هجرت کنی، خیلی خوب است. گاهی می‌شود از مفاصد دنیا هجرت کرد، گاهی هم نمی‌شود. گرچه خداوند متعال در قرآن دارد که روز قیامت عده‌ای می‌گویند: «ما نتوانستیم! نشد یا نگذاشتند!» جواب در سوره نساء داده می‌شود که «ألم تكن أرض الله واسعة؟» آیا زمین خدا وسعت نداشت؟! جای دیگر می‌رفتید؛ به جای دیگری هجرت می‌کردید که بشود یا اقداماتی کنیم که بشود.

یکی از مواردی که امر به معروف و نهی از منکر در آن واجب می‌شود، همین جاست. کسانی که بر سر راه رشد و تکامل افراد بشر مانع ایجاد می‌کنند؛ نمی‌گذارند؛ مانع ایجاد می‌کنند؛ به اقتصاد لطمه و ضربه می‌زنند؛ به اعصاب و روان مردم و بهداشت روانی ضربه می‌زنند؛ بهداشت جسمی را از بین می‌برند؛ آلودگی هوا ایجاد می‌کنند؛ در همه این موارد امر به معروف و نهی از منکر جا پیدا می‌کند. منتها، ولی می‌خواهد. باید زیر نظر ولی عمل شود؛ هر کسی سر خود کار نکند. در امر به معروف و نهی از منکر بحث کردیم و گفتیم که این امر دائر بین واجب و حرام است اگر به جا انجام شود واجب است اما اگر بی‌جا انجام شود حرام است. فعلاً باید هر کسی به فکر خودش باشد. همین‌جا ببینید که چه باید بکنید. مرحله اول آموزش است. این مسائل را باید یاد بگیرید و بدانید که این بدن، جسم و اعصاب مهم است، اگر اعصاب شما خطی شود، نیروهای روانی شما تحلیل برود، انرژی روانی نداشته باشی، مغز و فکر شما کار نخواهد کرد، نمی‌توانی خوب و بد را درست تشخیص بدهی، عقل شما از کار می‌افتد. عقل ما هنوز مجرد نشده است. عقل ما به اعصاب، روان، سیستم مغز، جسم و سلول‌های بدن ما وصل است. هنوز به آن مرحله نرسیدیم که بتوانیم منهای مغز، اعصاب و روان فکر و عمل کنیم. ما فعلاً باید با همین ابزارها کار کنیم؛ باید این ابزارها را حفظ کنیم؛ باید این مرکب را سالم نگه داریم.

بعضی از رفقا می‌پرسند: «ما در مدرسه مربی هستیم، برای مدارس راهنمایی و دبیرستان چه بگوییم؟ برای آن‌ها چکار کنیم؟ چه برنامه‌هایی داشته باشیم؟» جواب این است که کاری کنید که

دانش‌آموزان راه و رسم درست زندگی کردن را یاد بگیرند. به‌گونه‌ای زندگی کنند که اعصاب و روان آن‌ها آسیب نبیند و سالم بمانند؛ طرز غذا خوردن را یاد بگیرند؛ این‌که چه چیزی بخورند و چه چیزی نخورند؛ روش خوابیدن را یاد بگیرند این‌که چه موقع بخوابند؛ چگونه بخوابند؛ ورزش کردن... همه این مسائل مربوط به عالم دنیاست. از پزشک‌ها دعوت کنید مسائل بهداشتی و پزشکی را در مدرسه آموزش بدهند. اگر خودتان اطلاعات پزشکی دارید برای بچه‌ها بگویید که اگر دچار مشکلی شدند به شما مرتب مراجعه کنند و گزارش بدهند مثلاً: «معدده‌مان خوب کار نمی‌کند! دستگاه یا سیستم گوارش‌مان به هم ریخته است؛ دل‌مان درد می‌کند، سرمان درد می‌کند! در کلاس که می‌نشینیم زود خسته می‌شویم؛ حوصله‌مان سر می‌رود تا یکی به ما حرفی می‌زند، اعصاب‌مان خورد می‌شود؛ جوش می‌آوریم؛ داغ می‌کنیم؛ داد می‌کشیم!» و خیلی مسائل دیگر که بسیار مهم است و کارشناس می‌تواند تشخیص دهد که مشکل کجاست. بسیاری از افراد معمول جامعه ما مبتلا به انگل هستند البته الان خیلی کم شده است چون مسائل بهداشتی نسبت به گذشته بیشتر رعایت می‌شود.

انگل از همان غذایی که شما می‌خورید، تغذیه می‌کند. از عصاره غذای شما تغذیه می‌کند. به جای این‌که غذا مواد لازم را به بدن شما برساند، به بدن انگل می‌رساند. بعد شما می‌بینید که اعصاب خورد است، همیشه خسته، کسل، افسرده و پرخاشگر هستی. دکتر داروی انگل به تو می‌دهد که مصرف کنی و انگل‌ها دفع شود. راه‌های پیشگیری را هم به تو یاد می‌دهد که چکار کنی، چگونه عمل کنی که دوباره مبتلا نشوی. چون مبتلا شدن به انگل بسیار آسان است. این‌ها مسائلی است که باید دنبال آن بروید و درباره آن مطالعه کنید. کتاب‌های پزشکی را تهیه کنید یا وارد این رشته شوید.

جایگاه سلامت روان در طی مسیر رشد

تا بیست یا سی سال سن داری باید به همین مسائل بررسی که اعصاب و روان خود را سالم نگه داری. اگر بچه‌ها چگونه زندگی کردن را یاد بگیرند که اعصاب و روان سالمی داشته باشند، وقت آن که برسد، یک کلمه حرف در قلب، جان و روح آن‌ها بسیار سریع اثر و نفوذ می‌کند و کار خود را انجام می‌دهد. آن‌ها را در عرض مدت کوتاه به اعلا درجه می‌رساند. اغلب گرفتاری‌های ما، مادی، دنیایی و مربوط به اعصاب است. بیشتر بیماری‌های جسمی ما نیز به اعصاب مربوط است. نود درصد ناراحتی‌های جسمی مربوط به ناراحتی اعصاب است. یعنی با مصرف داروی اعصاب برطرف می‌شود. در نود درصد بیماری‌های گوارشی، به‌جای رفتن به متخصص گوارش، باید به متخصص اعصاب و روان مراجعه کنی و داروی اعصاب مصرف کنی تا مشکل گوارش حل شود. اغلب مشکلات اجتماعی و

گرفتاری‌های مسئولین سطح بالا و رده بالای مملکت ما، به‌خاطر ناراحتی اعصاب و روان است اما به دکتر مراجعه نمی‌کنند؛ دارو مصرف نمی‌کنند در نتیجه به مملکت گند می‌زنند. معلوم است؛ آدم می‌بیند، می‌فهمد.

افراد متخصص و کارشناسانی که آشنا و واردند، وقتی نگاه می‌کنند، می‌فهمند که اعصاب این آقا خراب است؛ در مملکت مسئولیتی هم بر عهده دارد، فلان پست و مقام را دارد؛ این شخص تحت تأثیر فشارهای عصبی این تصمیمات را می‌گیرد. این فکر، تعقل و مصلحت‌اندیشی نیست بلکه همان فشارها و احساسات عصبی است. اگر دارو مصرف کند متعادل و عادی می‌شود. در گذشته کمبودها، مشکلات و سوء تغذیه داشته است. این مسأله واقعیت دارد؛ در دوران بچگی، مادر به خوبی به او شیر نداده است یا در حالت عصبانیت به او شیر داده است، او هم عصبی شده است؛ به جای اینکه او را درمان و درست کنند، او را رئیس اداره کرده‌اند. بسیاری از معضلات اخلاقی مردم جامعه ما به خاطر روان است. اگر به پزشک اعصاب و روان مراجعه کنند؛ نود درصد از طلاق‌هایی که اتفاق می‌افتد به خاطر اعصاب و روان است. این افراد به جای این‌که دادگاه بروند باید به پزشک اعصاب و روان مراجعه کنند. در این دادگاه‌ها باید کنار قاضی یک متخصص اعصاب و روان هم نشسته باشد.

به محض این‌که زن و شوهری که با هم اختلاف دارند به دادگاه مراجعه کنند و تقاضای طلاق بدهند، متخصص اعصاب و روان تشخیص بدهد که باید دارو مصرف کنند؛ همان‌جا هم برای آن‌ها مجانی نسخه بنویسد. به جای وکیل تسخیری باید برای آن‌ها، پزشک تسخیری بگیرند؛ هرچند پزشکان هم مشکل دارند. البته بعضی از پزشک‌ها متوجه مشکل خود می‌شوند اما یا خود را درمان نمی‌کنند یا بیماری، درمان شدنی نیست. بعضی دردها درمان شدنی نیست. اما گاهی شخص نمی‌داند؛ خیال می‌کند این زن است که ایراد دارد درحالی که مشکل از زن نیست بلکه خود او ناراحتی اعصاب دارد. زن خیال می‌کند که شوهرش ایراد دارد، درحالی که خودش مشکل اعصاب دارد؛ تحملش کم است. باید دارو مصرف کند تا تحملش بالا برود و خوب شود. جامعه ما به‌گونه‌ای شده است که بدون دارو نمی‌شود زندگی کرد. آنقدر مشکلات اعصاب و استرس زیاد شده است که دیگر بدون دارو نمی‌شود زندگی طبیعی داشت.

اغلب مشکلات مملکت با این مسائل حل می‌شود. البته ما سال‌ها در حال گفتن این مطالب هستیم و از این حرف‌ها می‌زنیم که آقا به پزشک مراجعه کنید؛ روان‌پزشک خانوادگی داشته باشید؛ خودتان، خانواده‌تان، خواهرتان، برادرتان، پدر و مادرتان، همه باید زیر نظر پزشک باشید؛ مشکلات و مسائل‌تان را با پزشک در میان بگذارید و زیر نظر پزشک کار کنید. این‌ها مسائلی است که هیچ راهی ندارد. البته منظور از پزشک نباید حتماً پزشک رسمی باشد، به‌صورت غیر رسمی هم می‌شود. به این

مسأله توجه داشته باشید چرا که خیلی مهم است. به مسأله اعصاب و روان تان توجه داشته باشید. خیال نکنید فقط یک شکم است که باید بخورید، یک خواب هم هست که باید بخوابی. نه! غذاهای دیگری هم وجود دارد که مربوط به اعصاب و روان است. آن‌ها را هم باید رعایت کنید. مطالب دیگری می‌خواستیم بگوییم اما نرسیدیم البته همین مطالب هم خیلی مهم بود. به نظر من تا این مسائل حل نشود، بهتر است اصلاً وارد بحث دیگری نشویم.

این همه ما بحث کردیم؛ این همه از خدا، پیغمبر، بهشت، جهنم و... گفتیم. اما باز می‌بینیم در بین شما مشکلات، معضلات و مسائلی وجود دارد. می‌گویید: «این را کی گفتی؟! شما این مطلب را نگفتی؟!» شما دارو مصرف نمی‌کنید؛ همسر شما به خاطر برخورد بد، عمل کرد نادرست و اخلاق و رفتار بسیار بد و نادرست شما، مریض شده است؛ در جلسه خودشناسی هم حضور پیدا می‌کنی؛ خیال می‌کنی هرچه می‌گویی درست است. به همسر خود می‌گویی: «من دوره‌های خودشناسی را طی کرده‌ام، تو که طی نکردی! هرچه من می‌گویم درست است!» غافل از این‌که اصلاً خود تو مریض هستی؛ مشکل داری که می‌گویی: «هرچه من می‌گویم درست است!!» از این مسائل زیاد است. بعضی از افراد می‌گویند: «ما این همه جلسات آمده‌ایم؛ پس چرا درست نمی‌شود؟!» از کجا شروع کردی؟ از پایین شروع کردی؟ آیا از اول شروع کردی یا هرچه ما در یک جلسه می‌گوییم می‌روی عمل می‌کنی؟! جلسه قبل را یادت می‌رود. بعد از جلسه هرچه می‌گوییم به آن عمل می‌کنی؛ این جلسه یادت می‌رود. این هم یک مشکل است. البته مشکل ما نیست؛ مشکل شماست. به خاطر اینکه تمام انبیاء و اولیاء خدا این‌گونه بودند. هر بخش از مطلب را باید در یک زمان می‌گفتند؛ نمی‌شد همه را یک مرتبه بگویند. اگر رعایت نکنید دچار مشکل می‌شوید.

یکی از رفقا که اینجا در جمع نیست. تهران نیست؛ شهرستان است. با نوار این بحث‌ها را دنبال می‌کند. نوارها را برای او می‌فرستند؛ به نوارها گوش می‌کند؛ اگر سؤال دارد، زنگ می‌زند و پیگیری می‌کند. مثلاً هر نواری را بیست دفعه گوش کرده و کار کرده است. فقط یک دوره نیست بلکه چندین دوره است. بعضی از رفقا او را می‌شناسند. اگر این‌جا بیاید گاهی من حرف‌هایی می‌زنم که می‌گوید: «این حرف‌ها را چرا در نوارها نگفتید؟!» چند دوره را گوش کرده است! می‌گویم: این را در نوار فلان گفته‌ام. می‌گوید: دوباره باید از اول شروع کنم! دکتر خوب کم پیدا می‌شود؛ اما همان دکتری که از آن نتیجه نمی‌گیری، بدان که یک مرحله را طی کردی که فهمیدی این دکتر به درد نمی‌خورد؛ سراغ دکتر دیگری برو! یک قدم جلو رفتی. یک قدم جلو رفت تا برسد و پیدا کند دکتری را که بشود به او اعتماد کرد. خلاصه اگر می‌خواهید از این بحث‌ها چیزی گیرتان بیاید و بتوانید سر و ته این بحث‌ها را جمع کنید، باید کار کنید.